



علم از دیدگاه
شهید مطهری

مکاتب و علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
سال چهارم علوم انسانی

جلسه پرورش

تعریف علم:

علم (به کسر عین) یعنی دانش و متکلمان گویند: «علم، عبارت است از صفتی که موجب تمیز اشیاء از یکدیگر می‌شود»^۱.

و علم از نظر منطقیین: حضور صورتی از شیء خارجی در ذهن؛ ولی علم از دیدگاه فلاسفه بدیهی است و تعریف حقیقی آن مشکل است.

ولی در عصر یونانی‌ها، جماعتی پیدا شدند، بنام سوفسطائی‌ها که وجود علم را انکار کردند و گفتند اصلاً به هیچ چیز علم نداریم. و درباره هر چیزی شک می‌کردند. حتی در خودشان و در شک‌شان هم شک می‌کردند. جمعی دیگر بنام شکاک‌ها که مسلکی نزدیک آنها داشتند، از آنان پیروی نمودند. آنها هم وجود علم را خارج از خود و افکار خود یعنی از ادراکات خود، نفی نموده و برای خود، ادله‌ای تراشیدند.

اول: قوی‌ترین و روشن‌ترین علوم که از ادراک‌های حاصل از حواس ظاهری ما سرشار است از خطا و غلط. مثلاً شعله آتش گردان را به صورت دایره می‌بینیم.

دوم: ما به هر چیز که خارج از وجود ماست، اگر بخواهیم دست بیابیم و بدانیم که چیست؟ و چگونه است؟ به وسیله علم دست می‌یابیم. پس در حقیقت ما به علم خود دست یافته‌ایم نه به آن چیز. مثلاً می‌خواهیم ببینیم کبوتر چیست؟ و چگونه است؟ ما از راه علم یعنی ارتسام نقشی از کبوتر در ذهن خود کبوتر را می‌شناسیم. پس ما در حقیقت کبوتر ذهن خود را دیده و شناخته‌ایم نه کبوتری که در خارج از وجود ما، و لب بام خانه ماست. با این حال، ما چگونه می‌توانیم به حقیقت موجودی از موجودات دست پیدا کنیم؟

جواب از شبهه اول: این دلیل، خودش، خودش را باطل می‌کند، برای اینکه وقتی بنا باشد به هیچ فرضیه تصدیقی، اعتماد نکنیم، به قضایایی هم که دلیل شما از آن تشکیل شده، نباید اعتماد کرد. علاوه بر اینکه اعتراف به وجود خطاهای بسیار، خود، اعتراف به وجود صواب هم هست.

علاوه بر این، مگر غیر سوفسطائیان که به علم، اعتماد می‌کنند، ادعا کرده‌اند که تمامی تصدیقاتشان صحیح و بدون خطاست. کسی چنین ادعائی نکرده است.

جواب از شبهه دوم: محل نزاع بین ما و شما علم بود. که ما می گفتیم هست، و می توان بدن اعتماد کرد، و شما می گفتید اصلا علم نیست. آنوقت در دلیل دوم خود، اعتراف کردید که به هر چیزی علم پیدا می کنید. و علاوه بر این، خود این آقایان روز مره به حکم اضطرار مجبور می شوند، برخلاف نظریه خود عمل کنند. چون از صبح تا به شام در حرکتند و به شغل و کسب در آمد و تهیه غذا و آب مشغولند. و آیا تصور اینها شما را به چنین کاری واداشته است و یا شیر درندهای را می بینی و فرار می کنی و تصور آن تو را به فرار می کشاند. یا اینکه واقعا وجود دارد و تو فرار می کنی، در حالی که تصور شیر باعث فرار شخص و یا تکه تکه شدن او نمی شود.

علم امری مجرد است:

- علم به هیچ وجه، مادی نیست. برای اینکه هیچ یک از خواص مادی بودن در آن وجود ندارد:
- ۱- یکی از آثار مادیت اینکه امر مادی قابل انقسام است و دارای ابعاد ثلاثه، ولی علم بدان جهت که علم است به هیچ وجه قابل انقسام نیست.
 - ۲- اثر دیگر مادی بودن اینکه در حیطه زمان و مکان قرار دارند، ولی علم نه مکان دارد و نه زمان.
 - ۳- مادیات در تحت سیطره حرکت عمومی قرار دارند و به همین جهت تغییر و تحول، خاصیت عمومی مادیات شده است. ولی علم بدان جهت که علم است، در مجرای حرکت قرار ندارد.
 - ۴- اگر علم از چیزهایی بود، که به حسب ذاتش تغییر می پذیرفت و مانند مادیات، محکوم به تحول و دگرگونی بود، دیگر ممکن نبود یک چیز را و یک حادثه را در دو وقت مختلف با هم تعقل کرد. بلکه باید اول، حادثه قبلی را تعقل کنیم، بعد آن را از ذهن بیرون نمود و حادثه بعدی را وارد ذهن سازیم. در حالیکه می بینیم حادثه مختلف الزمان را در یک آن تعقل می کنیم. و نیز اگر علم مادی بود، باید اصلا نتوانیم حوادث گذشته را در زمان بعد تعقل کنیم^۱

عقل و رابطه آن با علم

قرآن مجید، همواره انسان را به تعقل و تفکر دعوت کرده است. و علامه طباطبایی می نویسد:

فروغ اندیش

«و تو اگر در آیات کتاب الهی تتبع کنی و در آیاتش دقت نمایی، شاید بیش از سیصد آیه می‌یابی که متضمن دعوت مردم به تفکر و تذکر و تعقل باشد، و یا به رسول گرامی خود برای اثبات حق یا باطل کردن باطلی، استدلالی را تلقین می‌نماید، و یا از انبیاء و اولیای خود، همچون نوح و ابراهیم و موسی و سایر انبیای بزرگوار و لقمان و مومن آل فرعون و غیر از اینها استدلالهایی را حکایت می‌کند.»^۱

تعقل در قرآن

در قرآن مجید ۴۹ بار از مشتقات ماده عقل استفاده شده است. و کلمه «تعقلون» ۲۴ مرتبه و یعقلون ۲۲ مرتبه و یعقلها و نعقل و عقوله هر کدام یک بار ذکر شده‌اند.^۲

نمونه آن: **كذالك بين الله لكم آياته لعلكم تعقلون**^۳

خداوند این گونه نشانه‌های خود را برای شما آشکار می‌سازد شاید که درک کنید.

استاد شهید، نمونه تعقل در قرآن را این آیه شریفه بیان می‌کند:

«**فبشر عباد الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه اولئك الذين هدىم الله واولئك هم اولوا الالباب.**»

استاد در توضیح این آیه، چند نکته مهم ذکر می‌کنند:

۱ «عباد» یعنی بندگان من. یعنی قرآن می‌خواهد بگوید بنده خدا آن است که چنین باشد و لازمه بندگی خدا این است.

۲ «**الذين يستمعون القول**»: آنان که سخن را استماع می‌کنند. نمی‌گویند تسمعون فرق است

بین سماع و استماع. سماع: یعنی شنیدن ولو انسان نمی‌خواهد بشنود. «استماع» گوش فرا دادن است مثل اینکه شما اینجا نشسته‌اید و خود را آماده کرده‌اید، برای شنیدن. در باب موسیقی می‌گویند: سماعش حرام نیست، استماعش حرام است. پس «**الذين يستمعون القول**» یعنی آنها اول سخن را به دقت دریافت می‌کنند.

۳. «**فیتبعون احسنه**»: یعنی بعد سخن را غربال کرده و تجزیه و تحلیل می‌کنند. خوب و بدش را

می‌سنجند و بهترین آن را انتخاب و پیروی می‌نمایند.

^۱ المیزان ج ۵ ص ۲۵۵

^۲ حکمت شیعی ص ۱۱

^۳ بقره آیه ۱۴۲

فروغ اندیش

۴- معنای آیه، استقلال عقل و فکر است.

۵- «اولئك الذين هدبهم الله» قرآن، این هدایت را با اینکه هدایت عقلی است، هدایت الهی می داند.

«اولئك هم اولوالالباب» یعنی اینها معنی واقعی صاحبان عقل هستند. الباب، جمع لب است. لب یعنی

مغز.

(این اصطلاح شاید از اصطلاحات مخصوص قرآن باشد) مانند مغز گردو و قرآن، گویی انسان را تشبیه به یک گردو کرده که تمام یک گردو و پوسته است و آن اساسش، مغزش می باشد که درونش قرار دارد. تمام هیكل و اندام انسان را که در نظر بگیرید، آن مغز انسان، عقل و فکر انسان است. و اگر گردویی، مغز نداشته باشد، پوچ است. و اگر هم انسانی، عقل و قوه تفکر نداشته باشد، انسانی پوک و بی ارزش است.^۱

تعقل در سنت

در سنت اسلامی و به خصوص در روایات شیعی نیز به عقل و تعقل، اهمیت زیادی داده شده است. و یکی از مزایای روایات شیعی بر روایات غیر شیعی، اهتمام بیشتری است که در روایات شیعی به عقل شده است، و به همین دلیل، نویسندگان اجتماعی امروز، حتی اهل تسنن اعتراف دارند، که در دوره اسلام، عقل شیعی همیشه قوی تر از عقل سنی بوده است.

روایتی را که استاد شهید در این زمینه بیان دارد روایت هشام بن الحکم است که در کتاب «العقل و الجهل» آمده است.

حضرت، خطاب به هشام اینطور می فرماید: «یا هشام ان الله تبارك وتعالى بشر اهل العقل والنهم في

کتابه فقال فبشر عباد الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه...»

خداوند، اهل عقل و فهم را بشارت داده است به آیه شریفه سوره زمر (آیه ۲۰) و بعد، امام

می فرماید: «یا هشام ان الله تبارك وتعالى اكمل للناس اللوحج بالعقول التبيين بالبيان ودلم علي ربوبته

بالادلاء...»

یعنی خداوند محبت های خودش را به وسیله عقول بر مردم، اکمال (اتمام) کرده است. و پیغمبران

را به عنوان وسیله بیان نموده و به سبب برهان ها به ربوبیت خویش، دلالتشان کرده است. و حدیث

دیگر که «استاد» بیان می کند: از رسول اکرم (ص) است که می فرماید: «کفی بالمرء جهلان یحدث بکمل ما سمع.» برای جهالت انسان همین بس که هر چه می شنود، نقل کند. استاد شهید یکی از خواص تعقل را مساله آینده نگری می داند. که روی این مطالب نیز در تربیت های اسلامی زیاد تکیه می شود. که خودتان را در زمان حال حبس نکنید. به آینده توجه داشته باشید و عواقب و لوازم و نتایج نهایی کار را در نظر بگیرید. و پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «اذا هممت بامر فتدبر عاقبت» هر کاری را که به آن تصمیم می گیری، آن آخرهایش را نگاه کن.^۱

بازدارنده های تعقل در انسان

۱- پیروی از عادات اجتماعی و تقلید کورکورانه از اجداد.

قرآن مجید، مهمترین عامل عدم تفکر صحیح را تقلید و پیروی کورکورانه از گذشتگان می داند. و به عنوان نمونه امام علی (ع) در حدیث هشام می فرماید: یا هشام ثم الذین لا یعقلون؛ فقال: واذ قیل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بئس ما الفینا علیه آباءنا اولوکان^۲ آباءهم لا یعقلون شیئا ولا یهدون.^۳ و هنگامی که به آنها گفته شود از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید، می گویند: بلکه ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می کنیم. آیا بایست آنها تابع پدران خود باشند در صورتی که آن پدران نادان بوده اند و هرگز به حق و راستی راه نیافته اند.

تقلید مذموم از دیدگاه قرآن آن است، که انسان حتی برای خودش در قبول آنچه می پذیرد، دلیل و حجتی نداشته باشد، قرآن مجید، شرک را از مصادق بارز چنین تقلید مذمومی می داند. زیرا شرک، برهان پذیر نیست. و از این رو در جریان داستان بت شکنی «ابراهیم خلیل» آنگاه که ابراهیم (ع) از مشرکان سؤال می کند که این مجسمه های بی روحی که شما همواره آنها را پرستش می کنید، چیست؟ مشرکان چنین پاسخ گفتند: وجدنا آباءنا لها عابدین^۴ پدران خود را یافتیم که آنها را عبادت می کنند. در حقیقت مشرکان در پاسخ سوال ابراهیم، هیچ دلیل قانع کننده و منطقی برای خودشان نداشتند و از همین رو پیروی از پدران خود را دستاویزی برای عمل خویش قرار دادند و چنین شد که

^۱ تعلیم و تربیت در اسلام ص ۲۷۵، ۲۷۴، ۴۴، ۳۷

^۲ بقره، ۱۷۰

^۳ انبیاء ۵۳

فروغ اندیش

نفرین الهی نصیبشان شد زیرا خداوند در پایان می‌فرماید: **اف لکم ولما تعبدون من دون الله فلا تعقلون** ^۱ بر شما و بر آنچه که از خدا عبادت می‌کنید، نفرین باد، آیا اندیشه نمی‌کنید؟

۲- پیروی کردن از اکثریت

باز حضرت به هشام می‌فرماید: **«ثم دم الله الکثره فقال وان تطلع اکثر من فی الارض یضلک عن**

سبیل الله» ^۲

استاد توضیح می‌دهند که اکثر و اکثریت نباید ملاک باشد و نباید انسان اینجور باشد که ببیند اکثر مردم کدام راه را می‌روند همان راه را برود لذا قرآن می‌فرماید: اگر اکثر مردم زمین را پیروی کنی تو را از راه حق منحرف می‌کنند. دلیلش این است که اکثر مردم پیرو گمان و تخمین‌اند نه پیرو عقل و علم و یقین.

و در کلمات علی (ع) هست که: **«لا تستوحشوا فی طرق الهدی لقله امله»** هرگز در راه هدایت به دلیل اینکه در آن راه و جاده افراد کمی هستند وحشتتان نگیرد.

۳- تاثیر پذیری از قضاوت دیگران

مساله دیگر که باز مربوط به تربیت عقلانی است این است که قضاوت‌های مردم درباره انسان نباید برای او ملاک باشد. اینکه انسان در مسائلی که مربوط به خودش است تحت تاثیر قضاوت دیگران قرار بگیرد صحیح نیست. و نباید تحت تاثیر قضاوت و تشخیص دیگران قرار گرفت.

حضرت امام کاظم (ع) به هشام می‌فرماید: ای هشام اصلا به قضاوت مردم ترتیب اثر نده و تشخیص، تشخیص خودت باشد. ای هشام! اگر در دست تو یک گردو باشد و هر کس به تو برسد بگوید چه گوهر عالی! در هیچ خزانه‌ای پیدا نمی‌شود نباید گول آنها را بخوری؛ زیرا خودت می‌دانی که گردو است و اگر هم در دست تو گوهری باشد و هر کس به تو برسد و بگوید این گردو است، تو نباید باور کنی. پس نباید به قضاوت مردم تکیه داشته باشید. ^۳

^۱ انبیاء، ۶۷

^۲ حکمت شیعی ص ۳۶، ۳۷

^۳ تعلیم و تربیت در اسلام ص ۴۶، ۴۸، ۵۰، ۵۰، ۲۸۶

معنای عقل

علامه طباطبایی در معنای عقل می‌فرماید: اصل در معنی عقل، بستن و نگهداشتن است. و

به این مناسبت ادراکی که انسان دل به آن می‌بندد و چیزی را که به واسطه آن درک می‌کند، عقل نامیده می‌شود و همچنین نیرویی که به واسطه آن خیر و شر و حق و باطل را از یکدیگر تشخیص می‌دهد، عقل نام دارد و مقابل آن جنون و سفه و جهل است. پروردگار متعال انسان را طوری آفریده است که در آغاز پیدایش خودش را بشناسد، و او را به حواس ظاهری و باطنی مجهز ساخت تا ظواهر اشیاء و همچنین معانی روحی را که به وسیله آنها با اشیاء خارجی ارتباط پیدا می‌کند مانند: اراده کرامت، حب و بعض درک کند. و در آنها تصرفاتی از قبیل مرتب ساختن، جدا کردن، تخصیص و تعمیم دادن انجام دهد. و در امور نظری که خارج از مرحله عمل است قضاوت‌های نظری کند و در امور مربوط به عمل قضاوت‌های عملی نماید.

تمامی این موارد مطابق با موازینی است که فطرت اصلی تشخیص می‌دهد و آن همان عقل است. قرآن، عقل را نیرویی می‌داند که انسان در امور دینی از آن بهره‌مند می‌شود. و او را به معارف حقیقی و اعمال شایسته رهبری می‌کند. و در صورتی که از این مجرا منحرف گردد، دیگر عقل نامیده نمی‌شود. منظور از عقل در قرآن شریف ادراکی است که در صورت سلامت فطرت به طور تام برای انسان حاصل می‌شود.^۱

دلایل حسیون و رد آن

علامه طباطبایی می‌فرماید: بیشتر دانشمندان غرب و مخصوصاً طبیعی دان‌های آنان، بر آن شده‌اند که اعتماد بر غیر حس صحیح نیست، به این دلیل ۱- که مطالب عقل محض، غالباً غلط از آب در می‌آید و براهین آن به خطا می‌انجامد و معیاری که خطای آن را از صوابش جدا کند، در دست نیست. ۲- چون معیار باید حس باشد که دست حس و تجربه هم به دامن کلیات عقلی نمی‌رسد. و چون سروکار حس تنها با جزئیات است، وقتی این معیار به آن براهین راه نداشت تا خطای آنها را از صوابش جدا کند، دیگر به چه جرات می‌توان به آن براهین اعتماد کرد.

جواب علامه از دلایل اینها:

- ۱- همه مقدماتی که برای بدست آوردن آن نتیجه چیدند، مقدماتی بود عقلی، و غیر حسی. پس اینها با مقدماتی عقلی، اعتماد بر مقدمات عقلی را باطل کرده‌اند.
- ۲- غلط و خطا در حس کمتر از خطاء در عقلیات نیست.
- ۳- در علوم حسی نیز تشخیص میان خطاء و صواب مطالب با حس و تجربه نیست و در آنجا نیز مانند علوم عقلی تشخیص با عقل و قواعد عقلی است. و مسأله حس و تجربه تنها یکی از مقدمات برهان است. مثلاً باحس خود خاصیت فلفل را درک کرده که تند است و بعد با تجربه می‌فهمیم که تندی آن دائمی است. و این تنها یک مقدمه قیاس است. و مقدمه دیگر آن عقلی است و آن اینکه این تندی مخصوص برای فلفل دائمی است و اگر اثر، چیز دیگر غیر تندی باشد برای فلفل دائمی نمی‌شد در حالی که اثر تندی دائمی است.
- ۴- تمامی علوم حسی در باب عمل با تجربه تأیید می‌شوند. و اما خود تجربه اثباتش با تجربه دیگر نیست، و گرنه لازم می‌آمد یک تجربه را لانهایت تجربه بخواهد، بلکه علم به صحت تجربه از طریق عقل بدست می‌آید نه حس و تجربه.
- ۵- حس جز امور جزئی را که هر لحظه در تغییر و تبدل است درک نمی‌کند. در حالی که علوم حتی علوم حسی و تجربی آنچه بدست می‌دهند. کلیات است. و اصلاً جز برای بدست آوردن نتایج کلی بکار نمی‌روند و این نتایج محسوس نیستند^۱

رابطه علم و عقل

استاد شهید می‌فرماید: «عقل و علم بایکدیگر توأم هستند. اگر انسان تفکر کند ولی اطلاعاتش ضعیف باشد مثل کارخانه‌ای است که ماده خام ندارد؛ یا ماده خامش کم است، قهراً نمی‌تواند کار بکند یا محصولش کم خواهد بود. محصول بستگی دارد به اینکه ماده خام برسد. اگر کارخانه ماده خام زیاد داشته باشد ولی کار نکند باز فلج است و محصولی نخواهد داشت.

حضرت در آن روایت هشام می‌فرماید: «یا مشام ثم بین ان العقل مع العلم». عقل و علم باید توأم باشند و علم فراگیری است و به منزله تحصیل مواد خام است عقل تفکر و استنتاج و تجزیه و تحلیل

فروغ اندیش

است و آنگاه حضرت استناد می‌کنند به آیه: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَاسٍ لِّمَنْ يَعْقِلُهَا ۖ وَالْأَعْمَىٰ»^۱ و این مثالها را برای مردم می‌زنیم و جز دانشمندان تعقل نمی‌کنند.

و بعد امام فرمود: ولی به عقل تنها هم نباید اکتفا کرده عقل را باید با علم توأم کرد، چون عقل یک حالت غریزی و طبیعی دارد که هر کسی دارد، ولی علم، عقل را تربیت می‌کند. عقل باید با علم پرورش پیدا کند.

در نهج البلاغه از عقل و علم اینطور تعبیر شده که گاهی به علم گفته‌اند عقل مسموع و به عقل مسموع گفته‌اند علم مطبوع. یعنی به عقل، علم اطلاق شده و به علم، عقل، با این تفاوت که یکی را گفته‌اند «مطبوع»، یعنی فطری یعنی آن علمی که از طبیعت و سرشت انسان سرچشمه می‌گیرد، علمی که انسان از دیگری یاد نگرفته و معلوم است که همان ابتکار شخص است و دیگری را «مسموع» یعنی اکتسابی.

و روی این نکته خیلی تکیه شده است که عقل مسموع و علم سمعی و اکتسابی آن وقت مفید است که علم و عقل مطبوع و آن علم فطری به کار بیفتد. یعنی، بدن‌هایی که فقط گیرنده هستند مثل یک انبار می‌باشند. این انسانها شدیداً در روایات تخطئه شده‌اند.^۲

نظر اسلام درباره علم، تعلیم و تعلم

در اینکه در اسلام راجع به علم تاکید و توصیه شده و در کمتر موضوعی نسبت به هیچ موضوعی اینقدر توصیه و تاکید نشده بحثی نیست.

از قدیم‌ترین زمانی که کتب اسلامی تدوین شده در ردیف سایر دستوره‌های اسلامی بابتی هم تحت عنوان «باب وجوب طلب العلم» باز شده، علم بعنوان یکی از فرایض شناخته شده است. ما ابتدا چند نمونه از آیات الهی را در اینجا ذکر می‌کنیم.

الف: آیات اولیه سوره مبارکه علق خود بهترین شاهد است بر عنایت فوق‌العاده اسلام به تعلیم و تعلم و آیه الذی علم بالقلم قلم مظهر سواد و نوشتن است.

^۱ عنکبوت آیه ۳۴

^۲ تعلیم و تربیت در اسلام ص ۴۵، ۱۹، ۲۸۱، ۲۸۲

^۳ سوره علق آیه ۴

و نیز این آیه بیانگر این است که خداوند نخستین معلم است که گاهی به «آدم» تمامی علم اسماء را می آموزد «علم آدم الاسماء كلها»^۱ و گاهی به نوع انسان آنچه را که نمی داند و به آن نیاز دارد تعلیم می دهد. علم الانسان مالم يعلم^۲

ب: آیه شریفه «مَلِئُوسِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»^۳

ج: «وَقَالَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ آمَنُوا وَعَمِلُوا صَالِحًا وَلِيَ لِقَا مَا الْأَصَابِرُونَ»^۴ آنها که از علم و دانش بهره داشتند گفتند: وای بر شما! پاداش الهی برای کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام می دهند بهتر است اما جز صابران آن را دریافت نمی دارند.

این آیه شریفه رابطه میان زهد و وارستگی و علم و آگاهی را بیان می کند زیرا این آیه در اواخر سوره قصص در داستان قارون آمده نصیحت بنی اسرائیل را به توده مردم نقل می کند، همان مردمی که وقتی نمایش ثروت قارون را دیدند آرزو کردند که ای کاش آنها به جای قارون بودند! هنگامی که عالمان و ارسته بنی اسرائیل این صحنه را که بیانگر دنیا پرستی شدید آن گروه بود تماشا کردند بر آنان بانگ زدند که ای وای بر شما دنیا پرستان! فریب این زرق و برق رانخورید. اگر ایمان و عمل صالح داشته باشید، به پادشاهای الهی در هر دو جهان از همه اینها برتر است ولی برای رسیدن به این پادشاه صبر و شکیبائی و عدم تسلیم در برابر زور و زر لازم است.^۵

«مَوَازِيهِ بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ.»^۶

این آیه شریفه هدف بعثت انبیاء را تعلیم و تربیت عنوان می کند ویزکیهم بیشتر به پرورش می خورد و مربوط به تربیت است و يعلمهم الکتاب که مقصود از کتاب، مطلق کتاب یا (قرآن) است و کتاب و حکمت بایکدیگر توأم شده است و حکمت هر دریافت حقیقی رامی گویند.

^۱ سوره بقره ۳۱

^۲ سوره علق آیه ۵

^۳ سوره زمر آیه ۹

^۴ سوره قصص آیه ۸۰

^۵ پیام قرآن ج ۱ ص ۷۶

^۶ جمعه آیه ۲

د: یوتی الحکمه من یشاء ومن یوت الحکمه فقد اوتی خیرا کثیرا^۱

خداوند دانش و حکمت را به هر کس بخواهد و لایق ببیند، عطا می کند و به هر کس حکمت عطا شود خیر فراوان عطا شده.

حکمت: از ماده حکم به معنی جلوگیری به قصد اصلاح است و افسار حیوان رانیز به همین جهت (حکمه) می گویند و از آنجا که علم و دانش انسان را از کارهای خلاف باز می دارد به آن حکمت گفته شده است همانگونه که عقل در اصل به معنی امساک و نگهداری است. و لذا به طنابی که بر پای شتر می بندند تا از حرکت باز ماند. «عقال» گفته می شود. و خرد را از این رو عقل می گویند که انسان را از خلافتکاری باز می دارد.

لذا قرآن درباره علم و حکمت چنین تعبیر جالب آورده که آن خیر کثیر است. تعبیری که تمام مواهب و نعمتهای الهی اعم از معنوی و مادی در آن جمع است.^۲

این نمونه آیاتی بود که استاد شهید در کتب خود بیان کردند. حال بیان نمونه هایی از روایات معصومین (ع).

الف: رسول خدا: «طلب العلم فریضه علمی کل مسلم».

می فرماید جستجو و طلب علم بر هر مسلمانی واجب است، هیچ استثنایی ندارد. حتی از لحاظ زن و مرد هم استثنایی ندارد، چون مسلم یعنی مسلمان، خواه مرد یا زن باشد. و این حدیث فریضه علم را عمومی دانسته که اختصاص به طبقه ای یا صنفی یا جنسی ندارد.

ب: اطلبوا العلم من المهدی الحد یعنی در همه عمر، از گهواره تا گوردر جستجو و طلب علم باشد، یعنی علم فصل و زمان معین ندارد. در هر زمانی باید از این فرصت استفاده کرد.

ج: اطلبوا العلم ولو بالصین یعنی علم مکان معین ندارد؛ هر نقطه جهان که علم هست بروید و اقتباس کنید.

د: کلمه الحکمه ضاله المومن فحیث وجد ما فهو احق بها.

^۱ بقره ۲۶۹

^۲ پیام قرآن ج ۱ ص ۸۱

سخن علمی و حکیمانه و متقن، گمشده مومن است، هر جا آن را بیابد معطل نمی‌شود آن را مال خودش می‌داند و بر می‌دارد.

استاد شهید می‌فرماید: حکمت یعنی سخن و مطلب محکم و متقن و منطقی و درست، یعنی دریافت حقیقت هر قانون و قاعده‌ای که با حقیقت و فق دهد و وهم و تخیلات نباشد حکمت است. و بیان حدیث این است که مومن اهمیت نمی‌دهد که طرف کیست. مسلمان است یا کافر، همان طوری که آدمی مال خود را گم کرده در دست هر کس ببیند معطل نمی‌شود و بر می‌دارد. مومن نیز علم رامال خود می‌داند در دست هر که ببیند آن رامی‌گیرد. و نیز علی (ع) می‌فرماید: «الحکمه ضاله المومن فاطلبوها ولوعبد المشرک تکونوا احق بها واهلها». پس علم فریضه‌ای است که نه از لحاظ متعلم و نه از لحاظ معلم و نه از لحاظ زمان و نه از لحاظ مکان محدودیت ندارد.^۱

کدام علم؟

مساله مهم دیگر این است که بدانیم که منظور اسلام از علم چه علمی است؟ و ذیل این حدیث شریف نبوی (ص) که «طلب العلم فریضه علی کل مسلم» مرحوم فیض در *معجزة البیضاء* به نقل از غزالی حدود بیست نقل و قول را بیان می‌کند.

عده‌ای می‌گویند مقصود از همه این تاکید و توصیه‌ها علم به خود دین است. یعنی همه به این منظور گفته شده است که مردم به خود دین عالم شوند. استاد شهید می‌فرمایند: که اگر نظر اسلام از علم، علم دین باشد در حقیقت به خودش توصیه کرده و درباره علم به معنی اطلاع بر حقایق کائنات و شناختن امور عالم چیزی نگفته است.

متکلمین گفته‌اند مقصود علم کلام است. وعلماء اخلاق گفته‌اند که مقصود علم اخلاق است که آدمی بداند منجیات چیست و مهلکات چیست؟ و فقها گفته‌اند مقصود علم احکام است و... بعد استاد می‌فرماید اگر مقصود پیامبر خصوص یکی از این رشته‌ها بود تصریح می‌کرد که مثلا علم کلام یا اخلاق یا تفسیر یا فقه یا حدیث است. باید دید از نظر اسلام چه چیزی لازم و واجب است به وجوب عینی یا وجوب کفائی.

^۱ بیست گفتار ص ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸ و ده گفتار ص ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱

فروغ اندیش

استاد ادامه می دهند که فقها اصطلاحی دارند که می گویند وجوب نفسی است یعنی وجوب استقلالی دارد نه به عنوان مقدمه و علم از آن جهت واجب است که به انسان آمادگی می دهد که سایر وظایف خودش را بتواند انجام دهد.

و بعد می فرماید: باید دید اسلام چه چیز را ضرر می داند. و علمی که به منظوری از منظوره های فردی اجتماعی اسلام کمک می دهد و ندانستن آن سبب زمین خوردن آن منظور می گردد آن علم را اسلام توصیه می کند مثل وجود پزشک که لازم است پس علم پزشکی واجب کفائی است. یعنی واجب است به طور وجوب کفائی که در میان مردم به قدر کفایت پزشک باشد که بیماران به آن مراجعه کنند. پزشک که بدون علم نمی شود پس باید علمش را بیاموزند...

ولذا بعضی از علمها واجب عینی هستند و بر هر فردی واجب است. مانند علم توحید و بعضی از علمها واجب کفائی است.^۱

علوم دینی و علوم غیر دینی

استاد می فرماید: اصطلاحی شده که ما بعضی علوم را علوم دینی و بعضی علوم را غیر دینی بخوانیم علوم دینی یعنی علمی که مستقیماً مربوط به مسائل اعتقادی یا اخلاقی یا علمی دین است. و یا علمی که مقدمه یادگیری معارف یا دستور و احکام دین است. مانند منطق و نحو ممکن است بعضی خیال کنند که سایر علوم به کلی از دین بیگانه اند و آنچه اسلام درباره فضیلت علم گفته منحصر در علوم دینی باشد.

حقیقت دین است که از یک نظر علوم دینی منحصر است به همان متون اولیه دینی یعنی خود قرآن و سنت پیامبر (ص) و ائمه (ع) در صدر اسلام هم که هنوز مردم به خود اسلام آشنا نبودند بر همه واجب و لازم بود که قبل از هر چیز همین متون اولیه را یاد بگیرند. ولذا پیامبر اکرم (ص) که فرمودند: «انما العلم ثلاثة آیه حکمه و فربه عاده و سنه قائمه». که علم منحصر است به یاد گرفتن آیات قرآن و فرا گرفتن حدیث، ناظر به تکلیف و وضع آن روز مسلمین است. ولی بعد از مسلمین با آن متون اولیه که به منزله قانون اساسی اسلام است که آشنا شدند و به حکم فرمان قرآن و حدیث نبوی علم را مطلقاً به

فلسفه و کلام و اصول فقه

^۱ تعلیم و تربیت در اسلام ص ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳ و ده گفتار ص ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸ بیست گفتار ص ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰

عنوان یک فریضه مسلم شناختند و تدریجا علمی مدون شد پس از نظر دیگر هر علمی که به حال مسلمین مفید باشد و گرهی از کار مسلمی باز کند آن علم فریضه دینی و علم دینی است. پس اساسا این تقسیم درستی نیست که علوم به دینی و غیر دینی تقسیم شود. لذا جامعیت و خاتمیت اسلام اقتضاء می کند که هر علم مفید و نافع را که برای جامعه اسلامی لازم و ضروری است علم دینی بخوانیم.^۱

مقصود از علوم اسلامی چیست؟

علوم اسلامی را چند گونه می توان تعریف کرد.

- ۱- علمی که موضوع و مسائل آن علوم، اصول یا فروع اسلام است یا چیزهایی که اصول و فروع اسلام به استناد آنها اثبات می شود یعنی قرآن و سنت، مانند علم قرائت تفسیر حدیث و ...
 - ۲- علوم مذکور در شماره یک بعلاوه علمی که مقدمه آن علوم است علوم مقدمه مانند ادبیات عرب، منطق، اصول فقه، رجال و درایه و ...
 - ۳- علوم که به نحوی جز واجبات اسلامی است، یعنی علمی که تحصیل آن علوم ولو به نحو واجب کفائی بر مسلمین واجب است و مشمول حدیث طلب العلم فریضه علی کل مسلم.
 - ۴- علمی که در حوزه های فرهنگی اسلامی رشد و نما یافته است اعم از آنکه از نظر اسلام، آن علوم واجب و لازم بوده و یانه، و اعم از آنکه آن علوم از نظر اسلام ممنوع بوده است یا نه، ولی به هر حال در جامعه اسلامی و در میان مسلمانان راه خود را طی کرده است.
- لذا مقصود از علوم اسلامی همان شماره سه است یعنی علمی که به نوعی از نظر اسلام فریضه محسوب می شود و در فرهنگ و تمدن اسلامی سابقه طولانی دارد و مسلمانان آن علوم را از آن جهت که به رفع یک نیاز کمک می کرده و وسیله انجام یک فریضه بوده محترم و مقدس می شمرده اند.^۲
- فرض و واجب دانسته است.

استاد شهید(ره) علت هایی را بیان می کند و می فرماید: یکی از علل این امر حوادثی بود که در اوضاع اجتماعی مسلمین، ابتدا به وسیله دستگاه های خلافت پدید آمد. و بعد دنبال شد، ناهمواریها در زندگی مسلمین به وجود آمد. جامعه طبقاتی درست شد. یک طبقه فقیر و بدبخت و طبقه مسرف و

^۱ ده گفتار ص ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳

^۲ آشنایی با علوم اسلامی ج اول ص ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۸۰، ۱۹۰

مغرور. و وقتی وضع زندگی عمومی شکاف بردارد زمینه برای اجرا و عمل و توجه به این دستورها باقی نمی ماند.

و بعضی دیگر می گویند علت اینکه دستورهای اسلام در باب علم به زمین خورد این بود که آنچه اسلام به حساب علم و تشویق عموم به تعلیم و با سواد شدن و فضیلت علم گفته بود همه به حساب عالم و تشویق به احترام و دست بوسی عالم گذشته شد، مردم به جای اینکه توجه پیدا کنند که خودشان سواد پیدا کنند. توجه شان معطوف شد به اینکه اجر و فضیلت را در احترام و خضوع نسبت به علماء کسب کنند.

و دیگر اینکه هر دسته و طبقه و صنفی از علماء بیان می کردند که مقصود رسول اکرم (ص) از آن علمی که فرموده فریضه است همان علمی است که ما داریم.^۱

علم و فرهنگ

استاد شهید در کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران بابتی را بعنوان علم و فرهنگ می گشایند و می نویسد که صحنه علم و فرهنگ وسیع ترین و پرشورترین میدان های خدمات ایرانیان به اسلام است. استاد از قول جرجی زیدان می فرماید: عربها (مسلمانان) در مدت یک قرن و اندی مطالب و علمی به زبان عربی ترجمه کردند که رومیان در مدت چندین قرن از انجام آن عاجز بودند. مسلمین علمی را که در فهم و درک قرآن و سنت بدانها نیاز داشتند از قبیل قرائت تفسیر، کلام، فقه نحو صرف و... ابداع و اختراع کردند و علوم دیگر مانند ریاضی و نجوم و طب و فلسفه و... را ترجمه و بر آنها افزودند.

و بعد استاد می فرماید: علوم و فرهنگ اسلامی و بطور کلی تمدن اسلامی تدریجاً رشد کرد مانند هر موجود زنده که به تدریج رشد و نمو می کند و همراه با رشد خود قسمت قسمت و شاخه شاخه می شود و شکل می گیرد و بصورت یک دستگاه متشکل درمی آید.

جوشش و جنبش علمی مسلمین در نقطه معین و از موضوع معین و به وسیله شخص معین آغاز شد. جوشش علمی مسلمین از مدینه آغاز شد. اولین کتابی که اندیشه مسلمین را به خود جلب کرد، «قرآن» و پس از قرآن «احادیث» بود. پس اولین حوزه علمی در مدینه تاسیس شد. برای اولین بار عرب حجاز در مدینه با مساله استادی و شاگردی و نشستن در حلقه درس و حفظ و ضبط آنچه از استاد

^۱ ده گفتار ص ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۶۶

می‌شنوند آشنا شدند. مسلمین با حرص و ولع فراوان آیات قرآن را حفظ می‌کردند و برخی هم قرآن را می‌نوشتند. و نیز توصیه‌های پیامبر (ص) به فراگیری علم و دانش تا آنجا که فرمود: «بالتعلیم ارسلت» من برای تعلیم فرستاده شده‌ام.

بعد از مدینه، عراق محیط علمی گشت، در عراق ابتدا شهر بصره و کوفه مرکز علم بودند و بعد از بنای بغداد آن شهر مرکز علمی شد و در آن شهر بود که علوم ملت‌های دیگر به جهان اسلام منتقل گشت بعد ری و خراسان و ماوراء النهر مصر و... به صورت یک مهد علمی در آمدند. جرجی زیدان همت و تشویق امرا و حکام را به عنوان یک عامل بسیار موثر یاد می‌کند. که آنها دستور می‌دانند علوم بیگانه را ترجمه کنند. و در ابتدا اکثریت دانشمندان را علمای مسیحی، بالاخص مسیحیان سریانی تشکیل می‌دادند، ولی تدریجاً مسلمین جای آنها را گرفتند.

بعد استاد می‌فرماید: نخستین موضوعی که توجه مسلمین را به خود جلب کرد قرآن بود. و مسلمانان علوم خویش را از تحقیق و جستجو در معانی و مفاهیم آیات قرآن و سپس حدیث آغاز کردند. و لهذا نخستین مراکز علمی مسلمین مساجد بود و نخستین موضوعات علمی آنان مسایل مربوط به قرآن و سنت و نخستین معلم شخص رسول اکرم است علم قرائت، تفسیر، کلام، حدیث رجال، لغت نحو صرف بلاغت و تاریخ جز نخستین علوم اسلامی است.

جرجی زیدان می‌نویسد که: مسلمانان در نوشتن و نگهداری قرآن، دقت و اهتمامی کردند که نظیر آن سابقه ندارد. به این قسم که قرآن را روی صفحه‌های طلا و نقره نگاشتند و یا بارچه‌های حریر ابریشم بسیار عالی انتخاب کرده، آیات قرآن را با آب طلا و نقره بر آن نوشتند و منزل و محفل خود را با آن آراستند و...

و بعد استاد می‌فرماید حرکت علمی و فرهنگی اسلامی به همین ترتیب آغاز شد و هر چند اکثر آثار علمی که از خارج دنیای اسلام نقل و ترجمه شد، از غیر ایران بود ولی اکثریت آثار اسلامی چه در رشته علوم دینی و چه در رشته‌های دیگر به وسیله دانشمندان مسلمان ایرانی به وجود آمد.

استاد شهید در مورد آغاز تدوین و تالیف در اسلام می‌فرماید: غالباً مستشرقین و اتباعشان مدعی می‌شوند که در صدر اسلام یعنی در زمان خلفای راشدین، تدوین و تالیف کتاب رایج نبود. بلکه ممنوع بود و حتی جمله‌هایی از رسول خدا روایت می‌شد مبنی بر منع از کتاب و تالیف؛ ولی تدریجاً که اسلام توسعه یافت و تدوین رایج گشت و احادیثی را مبنی بر توصیه و تشویق تالیف و تصنیف از پیامبر اکرم (ص) روایت کردند.

دین‌های ممکن

فروغ اندیشه

جرجی زیدان می گوید: «خلفای راشدین از شهری شدن عرب‌ها بی‌بم داشتند، از آن رو که به عقیده آنان پس از شهری شدن نشاط آنان باقی نخواهد ماند. و لهذا عرب‌ها را از تدوین و تالیف کتب باز می‌داشتند. اما کم‌کم اسلام انتشار یافت و ممالک اسلامی وسیع شد و آرا عقاید گوناگون شد. به ناچار مسلمین به تدوین حدیث، فقه و... پرداختند و نه تنها کتابت را مکروه نشمردند، بلکه آن را مستحب دانستند.

استاد شهید در نقد گفته جرجی زیدان می‌فرماید: آنچه ایشان به خلفای راشدین نسبت می‌دهد دروغ محض است. نه مساله شهری شدن مطرح بوده است و نه مساله منع از تدوین و تالیف که جرجی زیدان فرع بر آن دانسته است. مساله که بوده است و ایشان و دیگران به آن شاخ و برگ داده‌اند یکی منع از کتابت احادیث نبوی و دیگری ممنوعیت صحابه پیغمبر از خروج از مدینه می‌باشد که این هر دو مربوط است به خلیفه دوم نه همه خلفای راشدین.

و بعد استاد بیان می‌کند ادوارد براون نیز مدعی است که در قرن اول هجری باینکه شور علمی مسلمانان فوق العاده زیاد بود، کتابی تدوین نشد. کلیه معلومات سینه به سینه شفاها منتقل می‌گشت و قرآن تقریباً تنها اثری بود که به نثر عربی باقی بود.

ولی استاد می‌فرماید که این نظر بی اساس است. از مطالعه دقیق‌تر در آثار صدر اسلام معلوم می‌گردد که کتابت و یادداشت از زمان پیامبر اکرم معمول شد و ادامه یافت و مدارک فراوان برای اثبات این مدعا وجود دارد. و بعد مدارکی را استاد بیان می‌کنند.

استاد شهید در ادامه بحث می‌فرماید: یکی از علل سرعت مسلمین در علوم این بوده است که در اخذ علوم و فنون و صنایع و هنرها تعصب نمی‌ورزیدند و علم را در هر نقطه و در دست هر کس می‌یافتند و از آن بهره‌گیری می‌کردند و به اصطلاح امروز روح تساهل بر آنها حکمفرما بوده است.

همانند سخن پیامبر (ص) «الحکمه ضاله المؤمن فحیث وجد ما فهو حق بها»

از این رو مسلمین اهمیت نمی‌دادند که علوم را از دست چه کسی می‌گیرند و به وسیله چه اشخاصی ترجمه و نقل می‌شود و به دست آنها می‌رسد. بلکه بر اساس آنچه از پیشوای عظیم‌الشان خود آموخته بودند. خود را به دلیل اینکه اهل ایمانند صاحب و وارث اصلی حکمت‌های جهان می‌دانستند، حکمت را نزد دیگران امری عاریت تصور می‌کردند. بعد استاد سخن جرجی زیدان را نقل کرده و از سخن ایشان نتیجه می‌گیرد که ایشان می‌گویند که مردم که در بهره‌گیری از علوم تعصب

نداشتند چون خلفا و سلاطین آنها خویش پیروی می کنند. و اگر بزرگان و فرمانروایان، آزادمنش باشند، سایرین نیز از آنان تبعیت دارند و عکسش هم عکس است. ولی استاد می فرماید این بیان صحیح نیست زیرا امثال سید رضی وقتی که در مرثیه یک دانشمند کافر شعر می گوید دنباله رو سلاطین نبود. سعه صدر و بلند نظری را از خلفا نیاموخته اند آن را از شارع مقدس اسلام آموخته بودند که علم را به هر حال محترم شمارید و وقتی به سید اعتراض شد پاسخ داد که من در حقیقت علم را مرثیه گفتم نه شخص را. بعد استاد به نقل از آقای دکتر زرین کوب می فرماید که ایشان در کتاب کارنامه اسلام روح تسامح و بی تعصبی مسلمین را عامل مهمی در سرعت پیشرفت مسلمین می شمارد.^۱

رابطه علم و دین

حس کنجکاوی که خداوند متعال دربشر به ودیعه گذاره او را به تحقیق و بررسی در مسائل پیرامون خود واداشته است و بشر در کاوش از پدیده های عالم و جستجوی حقایق نهفته در آنان رشته هایی را در میان علوم به وجود آورده است. از طرف دیگر دین نیز به اتکاء به وحی در اتصال با عالم غیبی به نظام کلی عام و شرح نظام بندی آن پرداخته و ناظم این عالم بی کران را به یاد انسان می آورد.

در این میان انسان متدین را شایسته است که در کنار کاوش های علمی و تاملات فلسفی خویش از نگاه دین به مقوله علم آگاه بوده و نگرش بزرگان و عالمان دینی را به مسائل علمی از نظر دور ندارد. این مساله از موضوعات جدید کلامی بوده و تحت عنوان رابطه علم و دین خبر از چگونگی ارتباط میان علم و دین داده است.

این قسمت از مقاله موضوع دین و عالمان دینی را نسبت به علم و اندیشه های بشری مورد توجه قرار می دهد اما قبیل از ورود به بحث چند نکته را بیان می کنیم.

الف: مراد از دین: مجموعه معارف و حیانی است که مشتمل بر اعتقادات و احکام عملی بوده و برای هدایت انسان ها و تکامل روحی آنان از طرف خداوند آمده است و علامه جعفری (ره) می فرماید: دین یعنی آن دسته عقاید و تکالیف و اخلاقیاتی که بدون آنها زندگی هیچ مبنایی جز خودخواهی مزاحم

فروع اندیشه

ندارد همان خودخواهی که به جهت ناتوانی شرم آور بشر در تعدیل آن تاریخ سرگذشت او را غیر قابل توجیه ساخته است.

دین یعنی یک محاسبه عالی در زندگی و شناخت آن و حرکت بر مبنای وابستگی بر کمال مطلق و قرار گرفتن در جاذبه آن و عمل بر طبق این آگاهی.^۱

ب: علم عبارت است از ارتباطی انکشافی با واقعیات از طریق مشاهده و تجربه دریافتهای درونی که می‌توان انواع آن را شهود و حدس و امثال آنها نیز نامگذاری کرد.^۲

حال بعد از بیان این ۲ نکته وارد بحث اصلی می‌شویم.

تعارض بین دین و علم به یکی از دو نحو ممکن می‌شود.

الف: تعارض ظاهری که در نگاه اول تصور می‌شود که بین علم و دین تعارض است اما با تأمل قابل رفع است.

ب: تعارض واقعی، یعنی بین دین و علم به گونه‌ای تعارض باشد که قابل حل و رفع نباشد.

تعارضی که بین علم و دین بیشتر رخ می‌دهد تعارض بین گزاره‌های دینی و گزاره‌های علمی است.

و ما می‌خواهیم بگوئیم که میان علم و دین تعارض واقعی وجود ندارد. ولی ممکن است تعارض ظاهری باشد ولی قابل رفع است. حال ادله‌ما:

مهمترین دلیلی که میان علم و دین تعارض نیست سازگاری دین با علم است و آن اینکه تردیدی نیست یکی از آثار و تجلیات ریشه دار اسلامی که پایه‌های آن بدست پیامبر (ص) استوار شد آزادی اندیشه و علم و دین و تعمق در جهان هستی است.

در آیات متعددی از قرآن نیز به این معنی اشاره شده است از جمله در آیه:

سنرهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق.^۳

در این آیه قرآن بر ضرورت معرفت و اندیشه آزاد تأکید ورزیده و آن را قاعده اساس و هدف نهایی بعثت رسول اکرم (ص) می‌شمارد.

^۱ فلسفه علامه جعفری ص ۳۴۶

^۲ همان منبع، ص ۳۴۶

^۳ فصلت آیه ۵۳

و آیات دیگری که بخشی از آنها را در ابتدای مقاله بیان کردیم.

پس می بینیم که قرآن کریم و همچنین روایات معصومین بر است از بیان حقیقت علم و تعقل و

اندیشه.

با این همه چگونه می توان گفت دین با علم و اندیشه از هر نوعی که باشد، ناسازگاری دارد. اگر دین با علم و تفکر تضاد داشته باشد، این همه توصیه و سفارش در علم آموزی و مذمت جاهل وجهی نخواهد داشت. پس ناسازگاری دین با علم بدون تردید بر همگان واضح است. و برای استدلال بر این معنا همین بس که دین فطری بشر است. و فطرت هم از معطیات عقل است. چنانچه علم از معطیات عقل است پس چگونه می شود بین دین و علم تنافی باشد البته این در صورتی است که علم صحیح بوده و مورد تأیید عقل باشد. (علم حقیقی).

موضوع عالمان مسلمان در مسأله رابطه علم و دین

در طول تاریخ تمدن و فرهنگ اسلامی دو روش و مکتب در بررسی مسایل مذهبی به وجود

آمده است.

یکی روش اهل حدیث و اشاعره و دیگر، روش فلاسفه و متکلمان. پیروان مکتب اول می گویند بحث در مسایل اعتقادی و جدال و مناظره در احکام شرعی بدعت و حرام است. و کلیه مسایل دینی و احکام شرعی را باید در بست پذیرفت.

مثلا ابو سلیمان سبستانی که اشعری مسلک است می گوید: شریعت، امری است، تعبدی و پیامبر اسلام برای تهذیب اخلاق انسان ها و مسایلی که ربطی به اندیشه های عقلی و علوم دیگر ندارد. و کسانی که خواسته اند شریعت اسلام را با عقل و ریاضی و سایر علوم انطباق دهند، دین را خراب کرده بازیچه قرار داده اند.

گروه دوم: معتقدند که تمام مسایل دینی اعم از اعتقادات و احکام فرعی مبتنی بر تفکر و اندیشه

است. بسیاری از متفکران اسلامی همین روش را رفته اند. و می گویند دین و علم و فلسفه نه تنها با هم تضادی ندارند بلکه به یکدیگر وابستگی کامل دارند.

گروهی دیگر از علماء که جزو اخباریین هستند، در این باره می گویند (مانند سخن مرحوم بحرانی)

اکثر اصحاب ما از نظر عمل به ادله عقلی، پیرو اهل فلسفه هستند. و در جایی که تعارضی میان عقل و نقل پیدا شود، دلیل نقلی را یا کنار می گذارند، یا به گونه ای تأویل می کنند. و بعد می گویند: بدون

فروع اندیشه

شک عقل صحیح فطری حجتی از حجت‌های خداوند است. و چراغ نورافکنی است، از جانب خداوند و چنین عقلی موافق شرع، بلکه خود شرعی است از درون انسان. آن طور که قوانین تشریحی شرع بیرونی است.

در احکام فرعی هم چون اموری توقیفی هستند، پس نمی‌توان بر عقل تکیه کرد. و باید بر آنچه از طریق سمع رسیده، اعتماد کرد. البته اگر موردی است که توقیفی نیست باز عقل در آن راه دارد. یکی از دانشمندانی که درباره علم و دین بحث کرده و راه حل تعارض گزاره‌های دینی و فلسفی را ارائه کرده «ابن رشد اندلسی» است.

ایشان می‌فرماید: علوم نه تنها مورد مذمت شارع نیست، بلکه بین آنها و دین، پیوندی مستحکم برقرار است. تاحدی که فراگرفتن این علوم از نظر شرع واجب است. و اگر واجب نباشد، مستحب است. چون خداوند انسان‌ها را به بررسی موجودات و نظر در آن‌ها تحریض و امر کرده است و امر الهی هم دلالت بر وجوب یا لااقل استحباب دارد. و بعد ایشان می‌فرماید: همان طور که دین، حق است. فلسفه و علم هم حق است و حق با حق تضاد ندارد بلکه موافق و گواه آن است. لکن اگر به حسب ظاهر تعارضی هم بین قضیه فلسفی و دینی اتفاق افتاد راه حل داریم. و تعارض آنها را از راه تاویل خطاب شرعی، حل می‌کنیم یعنی مدلول الفاظ شرع را از معانی حقیقی عدول داده و متوجه معانی مجازی آن می‌کنیم.

البته تاویل کردن الفاظ شرع هم با شرایطی است. و آن اینکه تاویل باید بر اساس ضوابط و قواعد و مختص علماء و اهل فضل است، نه عامه مردم. و لذا بر دانشمندان هم روانیست که از تاویلات شرعی، چیزی برای عامه مردم بگویند که این موجب گمراهی است.

رابطه علم و دین در عالم مسیحیت

مسئله رابطه علم و دین از دیر زمان مطرح بوده و مورد بحث قرار گرفته است. لکن این مسأله با مرور زمان و با پیشرفت علوم تجربی اوج بیشتری گرفت.

حال بيان ديده‌هاي عالمان مسيحي:

دوران قبل از رنسانس که قرون وسطی می‌نامند، روش علمی بیشتر از راه توسل به غایات و خرافات بود. لذا سران کلیسا مبارزه سختی با علوم می‌کردند. و دانشمندان جرات بیان مواضع علمی خود را در برابر کلیسا و اعتقادات آنها نداشتند.

با وقوع رنسانس، روش ریاضی و مشاهده و آزمایش به میان آمده و از این راه به بررسی پدیده‌ها پرداختند و این عصر را عصر تولد علم جدید نام نهادند. که در قرن هفدهم بود. در قرن هفدهم دانشمندان عموماً با دین مخالفتی نداشتند؛ بلکه موضع مثبت با آن داشته و به الهیات طبیعی روی آورده و می‌کوشیدند تا با شواهدی از قوانین و نظامات شگفت‌انگیز طبیعت که در پرتو علوم طبیعی به آن دست یافته بودند، وجود خدا را اثبات کنند.

گالیله و نیوتون و... همه بر معتقدات دینی تکیه داشتند به طوری که «تامس اسپرت» می‌گوید: علم، یاور ارجمندی برای دین است.

اما قرن هجدهم را عصر عقل و روشنگری نامیده‌اند، که شاخصه اصلی رهبران فکری آن پیروی از شریعت عقل، یعنی دین عقلانی بوده است. در این مرحله اینها عقاید و شعائر مسیحیت را به دیده شک و تردید و خرافه می‌نگریستند و بعد از مدتی جنبه شکاکیت و الحاد به خود گرفت که به تخطئه انواع صور دین انجامید. از دانشمندان این دوره «هولباخ آلمانی» است که منکر خدا، و طبیعت را شایسته پرستش می‌داند. و از دیگر دانشمندان «دیوید هیوم» است که طرفدار اصالت تجربه و حس‌گرا بوده و به هیچ نوع معرفت عقلی جزء مفاهیم و احکام ریاضی قایل نبود. و براهین اثبات وجود خدا را بی پایه می‌دانست.

در قرن نوزدهم رابطه علم و دین بیشتر جنبه تعارض و تنش پیدا کرد. و تعارض علم و دین در محورهای مختلفی مطرح شد.

تعارض زدایی دانشمندان مسیحی در میان علم و دین

همان طور که گفتیم دین با علم تعارض ندارد. و این مطلب مختص دین اسلام نیست؛ بلکه دین مسیحیت هم همین طور است. «توماس آکوئیناس» یکی از بزرگترین قدیسان کاتولیک، معتقد است، الهیات و علوم نمی‌توانند متناقض باشند زیرا اینها، یک حقیقت واحد هستند و حقیقت قابل تجزیه نیست. و اگر هم تعارضی وجود دارد می‌توان در موارد زیر مطرح کرد.

۱- برخی می‌گویند: سیمای دین از بن و ریشه، متمایز از علم است. دین، روشهای خاص خود را دارد. و به کلی با رویه‌های علم فرق دارد.

۲- مسایل دینی، وابسته به ذهن انسان است. و مسائل علمی هم در حوزه عینیت. و گالیله هم در باب علم و دین و مساله تعارض، دو راه حل ارائه داده است. وی اساسا معتقد است، تعارضی بین علم و دین نیست. چون کتاب تکوینی طبیعت و کتاب تدوینی وحی، هر دو یک نگارنده دارد و آن خداوند است پس چون منبع هر دو یکی است، تعارضی نمی‌تواند بین آن دو حاصل شود.

حال اگر گزاره‌هایی که مربوط به علم است، و در کتاب مقدس از حقایق علمی بحث نمی‌کند، بلکه از حقایق و معارف معنوی که موجب رستگاری انسان است، سخن می‌گوید حقایق را که از طرق عادی برای ما قابل کشف نیست بیان می‌کند. بنابراین گزاره‌های که در کتاب مقدس آمده، مراد جدی خداوند نیست، بلکه هدف از آوردن آنها برای تمثیل است که از این طریق مطالب اصلی را به مخاطبان خود برساند.

راه حل دیگر گالیله این است که در موارد تعارض، گزاره‌های کتاب مقدس را با شرایطی تاویل می‌کنیم که همانند بیان راه حل ابن رشد اندلسی است.^۱

همین مقدار بیان را در رابطه میان علم و دین کافی می‌دانیم^۲

رابطه علم و ایمان

استاد شهید می‌فرماید: علم و ایمان، دو رکن از ارکان اساسی انسانیت است. و بعد می‌فرماید متأسفانه در جهان مسیحیت به واسطه برخی قسمت‌های تحریفی عهد عتیق، اندیشه‌ای در اذهان رسوخ یافته و آن اندیشه تضاد علم و ایمان است. ریشه اصلی این اندیشه همان است که در عهد عتیق «سفر پیدایش» آمده است. که خداوند به آدم امر کرد که از فلان شجره ممنوعه نخورد. و آن شجره علم و معرفت بوده و بعد از اینکه آن را خورد، آنها عارف و با معرفت شدند. و خداوند گفت: چون انسان،

^۱ فلسفه دین علامه جعفری و جمله تخصصی کلام اسلامی شماره ۱۸ تابستان ۷۵ مقاله علم و دین از ص ۶۵، ۸۰.

^۲ برای اطلاعات بیشتر به کتب علم و دین ایان باربور ترجمه بهاءالدین خرمشاهی و مسائل کلام جدید از آیه ۰۰۱

سبحانی و شماره ۱۶ مجله کلام تخصصی و کلام فلسفی ترجمه احمد فراقی و ابراهیم سلطان مراجعه شود.

مثل یکی از ما شده است از بهشت بیرون رود طبق این بیان شجره ممنوعه شجره آگاهی است و انسان با تمرد از امر الهی به معرفت رسید و شیطان وسوسه گر همان عقل است.

و استاد می‌فرماید: اما طبق قرآن کریم خداوند همه اسماء حقایق را به آدم آموخت و آنگاه فرشتگان را امر کردند که بر اوسجده کنند و شجره ممنوعه مربوط به حیوانیت انسان می‌شده است شیطان وسوسه گر همواره بر ضد عقل و مطابق هوای نفس حیوانی وسوسه می‌کند. و آنچه در وجود انسان، مظهر شیطان است نفس اماره است نه عقل آدمی.

لذا علم و ایمان، متمم و مکمل همنند. علم نیمی از ما را می‌سازد و ایمان نیمی دیگر را. وبعد استاد به رابطه علم و ایمان می‌پردازد. به عنوان نمونه:

۱- علم، روشنی می‌دهد و ایمان، حرارت و حرکت. در یک اتاق برای سکونت، هم نیاز به روشنایی است و هم به حرارت. اگر روشنایی باشد و حرارت نباشد، باید انسان بلرزد و آرامش ندارد. و اگر حرارت باشد و گرمی جسم و روح آرام است، اما ارتباط با بیرون قطع است.

۲- علم، متعلق به طبیعت است و ایمان متعلق به انسان. علم طبیعت رامی‌سازد و ایمان انسان را.

۳- علم، سرعت می‌دهد و ایمان، جهت، علم، توانستن است و ایمان، خوب خواستن.

۴- ایمان، الهام می‌بخشد که چه باید کرد و علم، می‌نمایاند که چه هست.

۵- علم، زیبایی است و ایمان هم زیبایی است. علم، زیبایی عقل و ایمان، زیبایی روح و...

بعد استاد می‌فرماید: نیاز انسان به علم و ایمان توأما، سخت اندیشمندان را اعم از مذهبی و غیر مذهبی برانگیخته است.

و امروزه غالباً دریافته‌اند که (علم گرای محض) و تربیت علمی خالص از ساختن انسان تمام ناتوان است.

تربیت علمی خالص، نیمه انسان را می‌سازد نه انسان تمام. محصول این تربیت، ماده خام انسان است نه انسان ساخته شده. در این صورت، انسان یک بعدی ساخته می‌شود.

امروزه همه دریافته‌اند که عصر علم محض به پایان رسیده است و یک خلا آرمانی جامعه‌ها را تهدید می‌کند. و آن خلا چیزی جز دین و ایمان نمی‌تواند باشد. چون از عمق فطرت آرمان خواه و کمال مطلوب جوی انسان ناشی می‌شود.

جانفینى علم و ایمان

بعد از اینکه فهمیدیم علم و ایمان نه تنها تضادی ندارند، بلکه متمم و مکمل یکدیگرند، بدیهی است که نه علم می‌تواند جانفین ایمان گردد؛ و نه ایمان می‌تواند جانفین علم گردد. و قوانین طبیعت را بر ما مکشوف سازد.

تجربه تاریخی نشان داده است که جدایی علم و ایمان خسارت‌های غیر قابل جبران به بار آورده است. ایمان را در پرتو علم باید شناخت. ایمان در روشنایی علم از خرافات دور می‌ماند. با دور افتادن علم از ایمان ایمان به جمود و تعصب کور تبدیل می‌شود. و لذا ایمان مومنان نادان، وسیله‌ای می‌شود در دست منافقان زیرک، همانند خوارج صدر اسلام.

و علم بدون ایمان نیز تیغی است، در کف زندگی مست. چراغی است در نیمه شب در دست دزد برای گزیده‌تر بردن کالا. این است که انسان عالم بی ایمان دیروز، از نظر طبیعت و ماهیت رفتارها و کردارها کوچکترین تفاوتی ندارد.^۱



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



^۱ مجموعه آثار ج۲ انسان و ایمان ص ۳۸، ۲۷ و یادداشت‌های استاد ج ۱ ص ۵۱۶، ۵۰۴